

بحرانی که وحی در عقلانیت زمان برانگیخت^۱

(تلخیص)

دکتر حبیب الله پیمان

وحی برانگیزنده بحران عقلانیت در جامعه عصر بعثت

یک مطلب اساسی در مبحث معرفت‌شناسی وحی، تعیین تأثیری است که وحی بر نظام عقلانی حاکم در جامعه مخاطب بر جای گذاشت. محمد (ص) از میان جامعه عربی برانگیخته شد. پرورش فکری و اخلاقی وی در همان فرهنگ انجام گرفت. به‌ویژه دوران کودکی را در میان قبایل صحرائشین گذراند که بهتر از هر گروه دیگر اجتماعی به نظام فکری و جهان‌بینی عرب دوران جاهلیت پایبند بودند. زمانی هم که وحی بر محمد (ص) نازل شد و به پیامبری مبعوث گشت، با همان زبان و در چارچوب فرهنگ و معارف جامعه عربی با مردم سخن گفت. اینک می‌خواهیم ببینیم دعوت پیامبر و آیات وحی مبین چه نوع تحولی در اندیشه و نظام فکری و عقیدتی جامعه عرب عصر جاهلیت بود؟

تاکید کردیم که تعالیم وحی در چارچوب زبان و فرهنگ و معارف رایج در آن عصر به مردم ابلاغ شد. آیا این نظر به آن معناست که قرآن، نظام عقیدتی حاکم بر آن جامعه را پذیرفت و با همان منطق که مردم بر پایه آن می‌اندیشیدند و با یکدیگر گفتگو و تبادل نظر می‌کردند، با آنان سخن گفت؟ ملاک تعیین صدق و کذب قضایا و تمیز حق از باطل در فرهنگ عرب جاهلی چه بود؟ آیا وحی آن ملاک‌ها را می‌پذیرد و با تکیه بر آن‌ها دعوت خود را مطرح می‌کند و یا با عقاید و رفتار و اندیشه و دین عصر جاهلیت به نزاع برمی‌خیزد و بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد و معیارهای عقلانی جدیدی را پیشنهاد و تبلیغ می‌نماید و با این کار در نظام فکری و عقلی مردم

مخاطب خود تولید بحران می‌کند؟

به نظر من، آن چه وحی در این زمینه انجام داد، یک انقلاب بود؛ انقلابی در نظام اندیشه و عقلانیت عرب؛ زیرا ابتدا با صراحت شیوه تفکر و استدلال و منطق حاکم بر گفتارشان را به چالش کشید و سپس نظام عقلی و فکری نوین را جایگزین نمود. چالشی که قرآن یا نقد اندیشه جاهلی پدید آورد، سرانجام به تغییر کامل هویت فکری و نظام عقلی جامعه عربی انجامید و چندی بعد، دوران تازه‌ای در حیات اندیشه و عقلانیت در جامعه پدید آمد. به طوری که می‌توان مدعی شد، فرهنگ و تمدن علمی و عقلی جدیدی که از قرن دوم به بعد آغاز شد و در قرون سوم تا پنجم به اوج اعتلا رسید، محصول همان انقلابی بود که وحی در شیوه تفکر و فهم مسلمانان به‌وجود آورد. هر چند از آن میان، تنها گروه کوچکی از مردم - و بیشتر اهل فکر و علم و فرهنگ - ملاک‌های عقلانی خود را تغییر دادند.

نظام فکری - عقلی عصر بعثت

هدف از این عنوان، بیان جهان‌بینی و طرز نگاه جامعه عربی عصر بعثت به امور مختلف نیست، به این معنا که آنان درباره مسائلی چون نحوه پیدایش جهان و انسان، زندگی و مرگ، تحولات جامعه‌ها و سرنوشت آن‌ها، حدود آزادی و اختیار یا جبر و انقیاد و ماهیت و منشاء پدیده‌های عالم و طرز کار آن‌ها در طبیعت، تاریخ و جامعه چگونه فکر می‌کردند و چه نظری داشتند؛ بلکه می‌خواهیم ببینیم با چه روشی به شناسایی امور می‌پرداختند و با کدام معیار، درست را از نادرست جدا می‌کردند؟

ملاک حقیقت و اعتبار قضایا

عرب‌ها در عصر بعثت، برای آزمون قضایا و تعیین صحت و سقم آن‌ها، دو معیار را بیشتر به کار می‌بردند و همان‌ها را فصل الخطاب حل نزاع‌های فکری و عملی میان خود قرار می‌دادند؛ کهنسالی و اشرافیت.

۱. سنت پیشینیان

مهم‌ترین و رایج‌ترین معیار نزد عرب عصر بعثت در اثبات حقایق روش یا عقیده‌ای، سنت یا روش و رویه پدران و اجدادشان بود. اگر اختلافی بروز می‌کرد و قرار بود برای رفع آن و فیصله بخشیدن به نزاع به داوری

برخیزند، به شیوه پدران و اجدادشان رجوع

می‌کردند و در پایان داوری، حق را به طرفی می‌دادند که عقیده یا رفتار او با نظر و روش گذشتگان انطباق داشته باشد و صریحاً می‌گفتند: «ما پدران خود را بر آیین و روشی (معین) یافته‌ایم و ما هم پی‌گیر راه و رسم آنان هستیم».^۲

هنگامی که پیامبر آنان را به پذیرش روش‌ها و ایده‌های نو فراخواند و روش‌ها و عقاید کهن را نادرست و برای زندگی و فرجام کارشان زیانبار معرفی کرد، با بی‌اعتنایی پاسخ دادند که «آن چه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، ما را پس است».^۳ بدیهی است که اشراف و ثروتمندان قوم، بیش از بقیه مردم از طرح معیارها و اندیشه‌های تازه و از تزلزل و بی‌اعتباری سنت آبا و اجدادی احساس

خطر می‌کردند، زیرا نظام اجتماعی و سلطه سیاسی و اقتصادی آنان از سنت، مشروعیت می‌گرفت. «و بدین گونه از هیچ شهر و دیاری پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم، مگر آن که ثروتمندان خوش‌گذران گفتند، ما پدران خود را بر این شیوه و آیین یافته‌ایم و پیرو راه ایشان هستیم».^۴

اشراف برای مقابله با نهضت فکری جدید، از علاقه و پایبندی مردم به سنت و روش آبا و اجداد استفاده کرده، آن‌ها را به دفاع از آیین پدران و مبارزه علیه دعوت تازه، تحریک و ترغیب می‌کردند و می‌گفتند: «آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدران ما را بر آن یافته‌ایم بازگردانی؟ و بزرگی و سروری در این سرزمین برای شما دو نفر (موسی و هارون) باشد؟ ما به راه شما ایمان نداریم».^۵

اشاره به چگونگی واکنش قوم فرعون در برابر دعوت موسی و یا پیامبران دیگری چون نوح، صالح و نظایر آن، برای آن بود که مردم عصر بعثت، همانند اقوام پیش از خود بر سنت تکیه داشتند و معیاری جز آن برای تمیز حق از باطل و حل اختلاف و نزاع میان خود نمی‌شناختند.

۲. کهنسالی و اشرافیت و بزرگی (اصالت شخصیت)

مرجع دیگر مردم آن عصر در داوری و تمیز میان صحیح از سقیم، رأی و عمل بزرگان قوم بود. مردم عادی از بزرگان و شیوخ پیروی می‌کردند و راه و رسم زندگی و نظر و رأی آن‌ها را بهترین می‌دانستند. ملاک بزرگی و پیشوایی، علاوه بر بزرگسالی (شیخوخیت)، برتری در اصل و نسب، ثروت، مال، قدرت و... بود خدا در پاسخ، این منطق را رد می‌کند و بر معیار آن‌ها

خط بطلان می‌کشد و می‌گوید: «[به آن‌ها] بگو دارایی و قدرت، نشانه درستی عقیده و عمل کسی نیست و اموال و فرزندان‌تان، چیزهایی نیستند که شما را به ما [خدا] نزدیک گردانند، مگر کسانی که به حق ایمان آوردند و کار شایسته انجام داده باشند».^۶

پیروی و تقلید از شخصیت‌ها - اشراف - همانند تقلید از سنت و پذیرش مرجعیت و داوری آن‌ها، امری معمول بود و کسی در درستی آن تردید نداشت. لذا وقتی پیامبر بر این ملاک‌ها خرده گرفت و معیاری دیگر که برای آنان کاملاً تازه بود پیشنهاد کرد، دچار شگفتی شدند و حاضر به قبول آن نگردیدند. قرآن زبان حال آنان را در

آن شرایط به تصویر می‌کشد و بخشی از گفتگو و مجادله میان پیروان و بزرگان را پیش‌بینی و بازگو می‌نماید. «آنان که کافر شدند گفتند: نه به این قرآن و نه به کتابی که پیش از آن است، هرگز ایمان نمی‌آوریم. و ای کاش بینادگران را به هنگام بازداشت در پیشگاه پروردگارشان می‌دیدیم که برخی با برخی دیگر گفتگو می‌کنند. کسانی که فرودست بودند به کسانی که ریاست و برتری داشتند، می‌گویند اگر شما نبودید، ما قطعاً مومن می‌شدیم. برتری جویان [در پاسخ] به فرودستان می‌گویند آیا ما شما را از هدایت شدن بعد از آمدن دعوت بازداشتیم؟ [نه] بلکه خود خطاکار بودید. ضعیف شدگان به برتری جویان می‌گویند ولی نیرنگ و تزویر شبانه‌روزی شما بود که ما را وادار کرد به خدا

کافر شویم و برای او شریک قرار دهیم. هنگامی که عذاب را ببینند، ابراز پشیمانی کنند و بر گردن کافران زنجیره‌های [رنج] افکنده شود. آیا آنان جز به سزای آن چه خود انجام دادند می‌رسند؟»^۷

ایجاد بحران و دعوت به عقلانیت جدید

در جامعه جاهلی، مردم نیروی تعقل و تفکر را خاموش و زمام اراده را به‌دست سنت آبا و اجداد و حاملان و پاسداران آن از میان رهبران و اشراف قوم سپرده بودند.

پیامبر به راهنمایی وحی، در نقد و ابطال این منطق، از روش آزمون عملی (تجربی) فرضیه استفاده کرد. مدافعان منطق کهن مدعی بودند که پیروی از آن شیوه، یعنی اصالت دادن به سنت و رأی بزرگان و اشراف، متضمن بهترین دستاوردها برای زندگی فردی و اجتماعی آنان است. در سایه سنت و خرد بزرگان قوم، آرامش و ثبات و صلح و امنیت در جامعه برقرار می‌شود و همه تنگناها و مشکلات به سرپنجه این دو مرجع گشوده و آسان می‌گردد. پیامبر با اشاره به واقعیت‌های مشهود و تجربی و نشان دادن انواعی از نابسامانی‌ها، کشمکش‌ها و جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های پایان‌ناپذیر و نبود امنیت و وجود فقر و ستم و تبعیض و نگرانی‌های بسیار، نادرستی روش‌ها و معیارهای تصمیم‌گیری و عمل آنان را نشان داد و آن‌ها گفت که اگر تا آن لحظه نتوانسته‌اند خود را از آتش همیشه سوزان جنگ و انتقام‌کشی و خون‌ریزی برکنار دارند؛ اگر پیوسته در معرض تهدید

تجاوز به اموال و نوامیس خود به سر برده‌اند و یک شب، آرام و در امنیت چشم فرونبسته‌اند؛ اگر زنجیرهای بردگی و فقر و تبعیض بر سینه‌ها و گردن‌ها سنگینی می‌کند و از فاجعه دردناک زنده به گور کردن دختران خود گریزی ندارند؛ و اگر... به این دلیل است که نیروی خرد را در زنجیر سنت و اراده و رأی رهبران گرفتار ساخته‌اند.

با سست شدن اعتبار سنت آبا و اجداد، حقانیت بت‌ها و دیگر مقدسات که متکی بر سنت بود آسیب دید... و اشراف و بزرگان قوم، رهبری مبارزه علیه پیامبر و نهضت جدید را بر عهده گرفتند. مانند همه جباران و رهبران معابد و مذاهب با تزویر و فریب‌کاری، مردم ناآگاه را به عنوان دفاع از مقدسات دینی، به جنگی دعوت کردند که هدفی جز حفظ منافع و امتیازات طبقاتی و سلطه‌جویانه آنان نداشت: «گفتند آمده‌ای که فقط الله را بپرستیم و آن چه را پدران مان می‌پرستیدند، رها کنیم؟»^۹

دعوت به تعقل و آزمون تجربی

حقایق جدید و رسالت پیامبری، از راه وحی بر محمد (ص) آشکار گردید. او که بی‌واسطه با حقیقت روبه‌رو شده بود، آن را باور کرد و خود را به آن سپرد و شعور وی بر درستی آن چه دیده بود گواهی داد (ما کذب الفواد مارای). اما شهود و وحی، روشی نبود که پیامبر پیروی از آن را به همه مردم توصیه کند. وحی، الهام و شهود، روش‌هایی نیستند که هر کس هر زمان اراده کرد، در فهم حقایق و تمیز میان صدق و کذب، به کار برد. وحی به شعور انسان، همانند جهش در نظام اطلاعات ژنتیک، در موقعیت‌های ویژه و بحرانی برای افراد خاصی پدید می‌آید.

سنت و شخصیت‌ها، دو مرجع بیرونی بودند که همه کس به آن‌ها دسترسی داشت. علاوه بر آن، شناخت حاصل از رجوع به این دو مرجع یا کارکرد این دو معیار، به سهولت قابل تبدیل به یک شناخت بین‌الذاتی است؛ زیرا افراد مختلف در مراجعه به سنت یا شخصیت‌های مرجع و طرح پرسش‌های واحد، پاسخ‌های مشابهی به دست می‌آورند. حال آن که در وحی و شهود، شناخت حاصله، تک‌ذهنی است. به این دو دلیل، قرآن این روش را برای تشخیص حقیقت و تمیز میان صدق و کذب قضایا، جایگزین سنت و شخصیت نمی‌کند.

روش پیشنهادی وحی، خردورزی و مشاهده و تجربه برای آزمون قضایاست و با تکیه بر همین معیار، به نقد روش جاری در جامعه مخاطب می‌پردازد. پیامبر نمی‌گوید که وحی، تنها روش و گفتار من - که از جانب خدا سخن می‌گویم - و معیار مطلق حقیقت و تعیین صدق و کذب گزاره‌هاست. او نمی‌گوید که اجداد شما بر خطا بودند، چون به آنان وحی نمی‌شد یا به این دلیل که پیرو و مقلد من نبودند، بلکه می‌گوید آنان بعضاً - و نه مطلقاً - بر خطا بودند چون خردورزی نمی‌کردند: «و چون به آنان گفته شود از آن چه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند نه! از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا پدران شان که درباره چیزی

خردورزی نمی‌کردند و راه درست نمی‌رفتند، شایسته پیروی هستند؟»^{۱۰} پیامبر، مشکل گمراهان را در این نمی‌دید که شخصیت‌های مرجع آنان افراد صالحی نیستند و اگر او را به رهبری بپذیرند و چشم و گوش بسته پیرو شوند، هدایت شده و گره از کارشان گشوده خواهد شد. اشکال کار آنان را در این می‌بیند که به جای علم و خرد، از ظن و گمان پیروی می‌کنند.^{۱۱} خطاب به آنان که با تکیه بر رویه آبا و اجداد و گمان‌های باطل با وی به مجادله برمی‌خواستند، می‌گفت: «چرا درباره چیزی که به آن علم ندارید، محاجه می‌کنید؟»^{۱۲}

قرآن با انکار حجیت سنت آبا و اجداد و رأی اشخاص، علم را حجیت می‌بخشید و به‌عنوان معیار تعیین صدق و کذب قضایا معرفی می‌کند: «لا چیزی که بدان علم نداری پیروی مکن، گوش و چشم و دل (ذهن) همه (نسبت به انتخابی که می‌کنی) پرشش می‌شوند».^{۱۳}

در نظام فکری و معرفت‌شناسی وحی، خردورزی، ضامن رهایی از گمراهی و رفتن به سوی تعالی و رستگاری است. انسان ناخرمدمند و کورذهن از پست‌ترین جنبندها پست‌تر و ناتوان‌تر است: «قطعاً بدترین جنبندها نزد خدا، کران و لال‌هایی‌اند که خرد نمی‌ورزند».^{۱۴}

نیروی ادراک، تنها عامل کسب آگاهی قرآن در ۱۵۰۰ سال پیش به حقیقتی اشاره می‌کند که کشف آن را از دستاوردهای پرافتخار و بی‌سابقه عصر تجدد شمرده‌اند. ستایشگران تجدد (مدرنیته) بر این باورند که برای نخستین بار در این دوره بود که نقش خرد انسانی به‌عنوان تنها عامل کسب دانایی و فهم حقیقت، شناخته شد. قرآن پیش از این بر مسئولیت تقسیم‌ناپذیر نیروی شعور و ادراک انسانی در فهم جهان و کسب آگاهی تأکید کرده است: «آن جا که تصریح می‌کند انسان

در حالی قدم به جهان می‌گذارد که چیزی نمی‌داند و می‌گوید که در برابر این نادانی اولیه (منظور محروم بودن از آگاهی‌های اکتسابی انسانی است، نه دانایی‌های غریزی و ژنتیک) آدمی به نیروی ادراک مجهز شده است و تنها با استفاده از این نیروست که کسب علم می‌کند: «ما شمارا از شکم مادران تان در حالی بیرون آوردیم که چیزی نمی‌دانستید و در عوض برای شما گوش، چشم‌ها و دل‌ها (مرکز ادراک و شعور) قرار دادیم، باشد که سیاسی‌گری کنید».^{۱۵} چشم و گوش، ابزار دریافت محسوسات، و دل یا عقل، مرکز شعور و تفکر، عامل ادراک مفاهیم و معانی و تشکیل دانایی است. تأکید بر مسئولیت قطعی و بلاقید و شرط نیروی ادراک (از جمله در آیه ۳۶ سوره اسراء) در کسب دانایی و علم و یا محروم ماندن از آن، تأیید دیگری بر این حقیقت است که تنها و تنها انسان‌ها هستند که با استفاده از نیروی ادراک و تعقل، جهان و خود را شناسایی می‌کنند و حقایق را فهم نموده و به تصویر می‌کشند.

قرآن با شگفتی و افسوس می‌پرسد که چرا آدمیان با داشتن نیروی خرد، آن را بلااستفاده رها کرده، زمام اراده و سرنوشت خود را به دست غیر

به نظر من، آن چه وحی در این زمینه انجام داد، یک انقلاب بود؛ انقلابی در نظام اندیشه و عقلانیت عرب؛ زیرا ابتدا با صراحت شیوه تفکر و استدلال و منطق حاکم بر گفتارشان را به چالش کشید و سپس نظام عقلی و فکری نوین را جایگزین نمود.

می‌سپارند: «چرا در زمین نگشتند (به تحقیق و تفحص نپرداخته) تا دل‌هایی داشته باشند که با آن تعقل کنند و گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ همانا که چشم‌ها کور نمی‌شوند، ولی دل‌های درون سینه‌ها کور می‌گردند».^{۱۵} دل در زبان وحی و فرهنگ عصر، مرکز شعور و تفکر و تعقل است. انسان با چشم می‌بیند و با دل یا ذهن ادراک می‌کند. چشم و گوش و دیگر ابزار حواس بیرونی و درونی، علایم محسوس را دریافت و به مرکز ادراک در ذهن (قلب) ارسال می‌کنند. در آن جا محسوسات تفسیر و فهم می‌شوند و معانی و مفاهیم شکل می‌گیرند. قرآن با اشاره به این فرآیند، برای تأکید بر اهمیت نیروی ادراک (ذهن - قلب) می‌گوید که بسیاری، چشم‌های سرشان بیناست - یعنی چیزهای زیادی را می‌بینند - ولی چون چشم دل (نیروی ذهن) را کور کرده‌اند، قادر به فهم معانی امور نیستند.

«صالت خرد» پیش از آن که جزو اصول اساسی عصر مدرن باشد، محور اصلی نظام عقلانیت و حیانی است. بر پایه این اصل است که دخالت هر عاملی جز نیروی خرد را در گزینش راه و رسم زندگی و دانایی و یا نادانایی فرد، نفی می‌کند و تنها این نیرو یعنی وجدان و خرد را مسئول نتایج خوب و بد انتخاب‌ها می‌شناسد. قرآن می‌گوید اگر امروز به خاطر غفلت از خویش، بسیاری از این حقیقت بی‌خبرند، وقتی با شکست و ناکامی و در نتیجه درد و خسران رو به رو شوند و از مسئولیت خرد خویش در تشخیص راست و تمیز میان صلق و کذب و گزینش اصلح مطلع گردند، با حسرت، از کورذهنی گذشته و تقلید چشم و گوش بسته از مراجع بیرونی یاد خواهند کرد و می‌گویند: «اگر می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، امروز همدم آتش و درد نبودیم».^{۱۶}

تعقل در مشهودات یا آزمون تجربی

مطابق آموزه‌های وحیانی، خردورزی در خلأ و دور از واقعیت‌ها انجام نمی‌گیرد. موضوع اندیشه و تعقل، واقعیت‌ها و حوادث زندگی در طبیعت، جامعه و تاریخ است. به مردم توصیه شد که از برابر رویدادها و پدیده‌ها بی‌اعتنا نگذرند، در امور جهان و در تغییر و تحول پدیده‌های طبیعی و رویدادهای تاریخی و اجتماعی دقیق شوند، به مشاهده و تحقیق بپردازند و در مشهودات، تفکر و تعمق کنند تا به چگونگی و چرایی امور پی ببرند و از آن حوادث و تحولات درس بیاموزند.

در نظام معرفت‌شناختی عصر بعثت مردم نیازی به مشاهده و تحقیق نداشتند. آنان به احکام قطعی و جزمی که از گذشته درباره حوادث جهان و جایگاه و سرنوشت انسان و روابط میان امور وجود داشته قانع بودند. آزمون آن احکام و قضایا در پرتو واقعیت‌ها به ذهن آن‌ها خطور نمی‌کرد. اول بار بود که به آزمون باورها و احکامی که تا آن روز مطلق و قطعی و ازلی و ابدی می‌نمودند دعوت می‌شدند.

قرن‌ها بود که گردش فصول، آمد و شد روز و شب بارش باران، وزش باد، تولد و مرگ انسان‌ها، پرمردگی و مرگ و سرسبزی و رویش دوباره گیاهان، تنوع و رنگارنگی گل‌ها و میوه‌ها، استواری و سکون ظاهری کوه‌ها و تالطم و خروش امواج و حرکت آب‌ها و هزاران پدیده و رویداد دیگر به سان یک تابلوی نقاشی بی‌جان و ثابت در برابر چشم‌های آنان بی‌حرکت و خاموش قرار گرفته بود. ولی اینک همراه با دعوت جدید ناگهان، همه آن چیزها به جنب و جوش افتاده و زبان به سخن گشودند... و هر یک نشانه (آیه)‌ای شدند گویا که در برابر هر پرسش به سخن می‌آمدند و پرده از رازهای درون برمی‌داشتند و به سوی حقایق نامشهود ره می‌نمودند...



قرآن افسوس می خورد که چرا «دل دارند و با آن حقایق را فهم نمی کنند چشم دارند و با آن (دقیق) نمی بینند گوش هایی دارند و با آن نمی شنوند و همانند چهارپایان، بلکه گمراه ترند. آری آنان همان غافل ماندگان اند.»^{۱۳} و چون آنان را زندانی در زنجیر جهل و تقلید و ستم و بندگی اربابان و محکوم و تسلیم سرنوشت شوم و دردناک می دید می گفت: «آیا در زمین گردش نمی کرده اند تا صاحب دل ها (ذهن ها) ای شوند که با آن بیندیشند و گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم ها کور نیست و ولی دل هایی که در سینه هاست کور است.»^{۱۴}

برای رهایی از آن انقیاد فکری و جسمی و روحی و کسب آگاهی و بصیرت و برخوردار شدن از ذهن و وجدان آزاد و مستقل و خودبنياد و خودمختار، بی در پی و بی وقفه می پرسد:
- چرا در طبیعت گردش نمی کنید و نمی بینید که باران، باد، آب، گیاهان و دانه ها و جانوران و کوه ها و ابرها و ماه و خورشید و آسمان و زمین...
- یا در تاریخ به جستجو نمی پردازید تا ببینید که چگونه اقوام و گروه ها، حکومت ها و مذاهب و پیامبران و گردنکشان و جباران...
به پیرامون خود در آن جا که زندگی می کنید و به درون نفس و وجدان و ضمیر خویش [نگاه نمی کنید].
حجیت دادن به وجدان و نیروی خرد به جای

سنت و شخصیت های ممتاز، بحرانی جدی در عقلانیت حاکم بر جامعه عصر بعثت پدید آورد و نظام دانایی جدیدی را جایگزین نظام دانایی کهن نمود. در نظام دانایی موجود مراجع تولید دانایی و معیارهای تعیین صلق و کذب قضایا و تمیز میان حق و باطل، بیرون از خرد انسان و خارج از حوزه مسئولیت وی قرار داشت و تنها آن چه از گذشته به ارث رسیده بود مورد استفاده قرار می گرفت. بزرگان قوم، حاملان و پاسداران معرفت هایی بودند که در گذشته تولید شده بود. همین گروه، حق تعیین و تفسیر سنت را در دست داشتند و برای مردم وظیفه ای جز پیروی از سنت و رای بزرگان شناخته نمی شد.

پیامبر کار خود را از نقد پایه های فکری و معرفت شناختی جامعه آغاز کرد. نزد وی همه مفاسد و مظالم اجتماعی و رنج ها و دردها و تباهی های موجود، معلول این واقعیت بود که گروهی اندک در کسوت اشراف و سران قوم و متولیان و رهبران مذاهب و در نقش اربابان، مردم را به بردگی و بندگی و اطاعت از خویش کشانده بودند و با ترویج و تبلیغ عقاید شرک آمیز و بت پرستی که از گذشته بر جای مانده بود، به آن مظالم و مفاسد و آن نظام ارباب و بندگی، مشروعیت می دادند. پایه های اصلی آن نظام فکری و دینی، به نوبه خود بر نظامی از معرفت شناسی و عقلانیت استوار بود که بر محور تبعیت کورکورانه از سنت آبا و اجداد و رای شخصیت ها گردش می کرد.

پیامبر از پایه هرم، یعنی مبانی معرفت شناختی جامعه آغاز کرد و با تغییر محور نظام دانایی از دو مرجع بیرون از فرد - سنت ها و شخصیت ها - به یک مرجع درونی - یعنی خرد فرد - انقلابی در اندیشه و به تبع آن در هویت فردی و اجتماعی مردم و نظام سیاسی جامعه پدید آورد. نظام عقلانی و دانایی جدیدی پی ریزی شد که هر چند در کاربرد بسیاری اصطلاحات و عناصر زبان شناختی و فرهنگی و نمادها با نظام دانایی

گذشته شباهت داشت، ولی ماهیتاً به کلی متفاوت بود. به این ترتیب، بعثت پیامبر و دعوت جدید، منشاء بحران عقلانیتی در جامعه مخاطب شد که بلافاصله به ظهور بحران هویت و بحران سیاسی و اجتماعی دامن زد و از پی آن، آغاز دوران تازه ای را در حیات فردی و اجتماعی مردم نوید داد. به مردم توصیه شد تا همه چیز را به دقت ببینند؛ به همه سخنان به دقت گوش دهند؛ در شنیده ها و دیده ها از جانب هر کسی و هر مرجعی بیندیشند؛ آن ها را در بوته نقد آزمون واقعیت ها -

در طبیعت، جامعه و تاریخ و در درون نفس خویش - بگذارند و به محک بزنند و دست آخر تسلیم داوری خرد خویش شوند. به توصیه وحی، هیچ قضیه ای، توصیف یا تجویزی، حکم یا پیشنهاد و فرضیه، از جانب خدا یا خلق، نباید از نقد و آزمون عقلانی در پرتو واقعیت ها و حوادث و تجربیات، معاف شود.

قرآن، خود در این راه پیش قدم می شود و روش کار پیشنهاد می کند. با صدور هر حکمی یا قضیه ای - توصیفی یا تجویزی - از مخاطب می خواهد که آن را چشم بسته نپذیرد، بلکه در پرتو واقعیت های اجتماعی، تاریخی و طبیعی و نفسانی به آزمون بگذارد و پس از تأیید از سوی خرد قبول کند. قرآن برای اثبات حقایق گزاره های خود، به شواهد عینی

و دلایل عقلی استناد می نماید.^{۱۵}

۱. برگرفته از دستنوشته کتاب «وحی، دانش رهایی»، آماده برای چاپ.
۲. زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.
۳. مائده، آیه ۱۰۴.
۴. زخرف، آیه ۲۳.
۵. یونس، آیه ۷۸.
۶. سبأ، آیات ۳۴ الی ۳۷.
۷. سبأ، آیات ۳۱ الی ۳۳.
۸. اعراف، آیه ۷۰.
۹. بقره، آیه ۱۷۰ و نیز رجوع کنید به سوره مائده، آیه ۱۰۴.
۱۰. نساء، آیه ۱۵۷.
۱۱. آل عمران، آیه ۶۶.
۱۲. اسراء، آیه ۳۶.
۱۳. انفال، آیه ۲۲.
۱۴. نحل، آیه ۷۸.
۱۵. حج، آیه ۴۶.
۱۶. ملک، آیه ۱۰.
۱۷. اعراف، آیه ۱۷۹.
۱۸. حج، آیه ۴۶.
۱۹. برای مثال، قرآن انسجام و هماهنگی درونی میان گزاره های توصیفی و تجویزی (آیات، را دلیل واحد بودن منشاء صدور آن (خدا) می داند و از مدعیان تالیف قرآن از منابع مختلف می خواهد تا اگر اختلاف و تضاد میان آیات هست، نشان دهند.